

خودسازی و تهذیب نفس نزد روشنفکران (گذر از خودسازی به خودشناسی)

منبع: روزنامه شرق، صفحه اندیشه، روز سه‌شنبه، ۹۴/۶/۱۷

گفت و گو از: محمد حامد سلیمان زاده

جناب دکتر دباغ، به عنوان سوال نخست بفرمایید که سابقه بحث از خودسازی و تهذیب نفس نزد جریان‌های روشنفکری مذهبی - دینی به چه زمان بازمی‌گردد؟

با سلام خدمت شما، در باب خودسازی که در پرسش شما سخنی از آن به میان آمد، چندی پیش همینطور که رصد می‌کردم تا بینم پیرامون این مساله در دهه‌های گذشته چه ادبیاتی شکل گرفته است، لازم آمد تا نگاهی به جریان روشنفکری قبل از انقلاب داشته باشم و ریشه را از آنجا جستجو کنم. در میان نواندیشان دینی مرحوم دکتر شریعتی کتابی تحت عنوان "خودسازی انقلابی" دارد، ایشان در آن کتاب دقیقاً از همین ترمینولوژی استفاده کرده‌اند. افزون بر شریعتی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ شمسی، گفتمان چپ اعم از چپ دینی و غیر دینی، بر قصه‌ی خودسازی باطنی به معنای تهذیب نفس با انگیزه‌ها و غایت‌های متفاوت انگشت‌تاکید نهاده بودند؛ در میان مبارزین و انقلابیون چپ نیز به هر حال قرار بر این بود که شخص برای مبارزه آماده باشد و هدف هم این بود که بر حکومت وقت فائق بیایند و آن را به زیر بکشند. به همین سبب پاره‌ای از سیاسیون هم چه با پیشینه‌ی تربیتی دینی چه غیر دینی که مشغول به کار سیاسی بودند به خود سختی می‌دادند به این معنا که بدن را برای شکنجه‌های احتمالی آتی آماده کنند تا به طور کلی در بند جسم نباشند. مراد این است که بیان کنم زمینه خودسازی به این معنا، در فضای روشنفکری و سیاسی دهه‌های پیشین خصوصاً پیش از انقلاب، بروز و ظهور داشت. با این فضا بود که مرحوم دکتر شریعتی نیز بی‌جهت نام کتاب خود را خودسازی انقلابی نهاد و کوشید که از خودسازی و بازگشت به خویشتن و بهره‌جستن از سنت ستر دینی معنوی به هر میزانی که بود، در راستای این هدف بهره‌بگیرد. اگرچه که مفهوم بازگشت به خویشتن وی مفهومی مبهم بود اما به هر حال انتهای مفهوم خودسازی، طنین انقلابی-سیاسی در آن دهه‌ها داشت؛ اگر شریعتی یا پاره‌ای از رهبران سازمان مجاهدین خلق از این تعبیر خودسازی استفاده می‌کردند، تماماً ناظر به این سویه‌های اجتماعی و سیاسی این مفهوم بود که به کار می‌بردند. تا اینجا البته به طور مختصر، بحث پیرامون صبغه این مفهوم، پیش از انقلاب بود. البته پیش از اینکه از این بحث بگذریم، بهتر است به این نکته نیز اشاره کنم که در باب مرحوم دکتر شریعتی، البته که قصه بیش از این است و باید مساله را بیشتر از این جامع‌الاطراف دید. من طی مقالاتی که در باب کویریات ایشان از جمله مقالات "می‌باش چنین زیر و زبر" و "هبوط در هیچستان" نگاشته‌ام، در آن از سویه‌های مختلف و دغدغه‌های اگزستیسیسلی (وجودی) شریعتی نیز پرده برداشته‌ام و کوشیده‌ام تا آن را به قدر مقدور تبیین نمایم. انصافاً قصه تنها معطوف به انقلابی‌گری و حرکتی شیبه‌به این نبود و ایشان یک خلوتی داشت و این خلوت از دغدغه‌های وجودی پر می‌شد و وقتی که پای در جلوت می‌گذاشت، البته که آن روح عصیانگر و انگیزه‌ای که جهان را زیر و زبر کند، در او قوت می‌گرفت و از این حیث البته تحت تاثیر اقبال لاهوری بود. هرچه که بود نوعی عرفان عصیانگرایانه با سویه‌های اجتماعی-سیاسی مد نظر او بود اما وقتی که در خلوت با خود می‌اندیشید و دغدغه‌های خود را رصد می‌کرد، آن بی‌تابی‌های وجودی او سر بر می‌آورد؛ آن خودسازی، بیشتر ناظر به

گفتمان دهه چهل و پنجاه است که شریعتی نیز به اقتضای فضای گفتمانی آن دوران حرکت می کرد و خودش هم در شکل گیری این نوع گفتمان نقش موثری داشت و اینگونه بود که از خودسازی انقلابی سخن به میان آمد و این بُعد از مفهوم خودسازی بیشتر پر رنگ بود؛ ما وقتی سراغ سازمان چریک های فدایی خلق آن زمان هم می رویم، به خوبی متوجه می شویم که آنان هم از خودسازی همین معنا را مراد داشتند اما آن را در خدمت مقاصد سیاسی حزب متبوع خود قرار داده بودند. بعد از انقلاب البته قصه به گونه ای که من می فهمم، به کلی تغییر کرد. البته در دهه های اولیه پس از انقلاب به دلیل جنگ ایران و عراق، فضا هنوز رنگ و بوی انقلابی گری دارد به نحوی که فضای اجتماعی اقتصادی جامعه و مسائل دیگر مردم به کلی تحت الشعاع این مساله قرار دارد. پس از پایان جنگ و روی کار آمدن دولت آقای هاشمی و قصه ی سازندگی، نوعی لیبرالیسم اقتصادی در دستور کار دولتمردان و کارگزاران سیاسی قرار گرفت و قصه متفاوت شد. می توان گفت که از آن پس، مفاهیم ساخت و ساز و توسعه بدل به ارزش محوری گردید و طی آن، خودسازی به معنای اولیه آن که پیش از انقلاب حاکم بود رو به تاریکی رفت ولی می توانیم بگویم که در دهه ۶۰ صورت دیگری به خود گرفت و در میان روشنفکران هم منادیانی با خود داشت. کسانی که از کاربرد خودسازی، رفته رفته بر مفهوم خودشناسی انگشت تاکید می نهادند و در دهه های اخیر نیز این قصه رو به تزاید و تضایف بوده است و فی المثل امروزه نیز تائیدی به سنت عرفانی ما بسیار از همین حیث مد نظر پاره ای از نواندیشان ما بوده است؛ اینکه ما از خودسازی که سخن به زبان می آوریم در واقع، مراد همان خود شناسی است و خود شناسی هم با مبادی و مبانی انسان شناختیش عجین است و از آنجاست که باید آغازید. این که فی المثل مولوی می گوید:

در زمین مردمان خانه مکن / کار خود کن کار بیگانه مکن
یا آنجا که می گوید:

می گریزم تا رگم جنبان بود / کی فرار از خویشتن آسان بود
نه به هند است ایمن و نه در ختن / آنکه خصم اوست سایه خویشتن

به این معنا، تاکید بر مواجه شدن با خود و عریان شدن در برابر نقاط قوت و ضعف خویشتن و از پی آن روان شدن. این نگاه البته بعدها در دهه هشتاد و نود با ادبیات روان شناسی و آیین هایی چون یوگا در بین انسان هایی که دغدغه های معنوی داشتند در پی گرفته شد. به دوران بعد از انقلاب اشاره کنم. اگر بخواهم از میان اندیشمندان پس از انقلاب نام ببرم، عبدالکریم سروش که تحت تاثیر مولانا در همان سالهای ابتدایی پس از انقلاب، کتاب "ما در کدام جهان زندگی می کنیم" را منتشر کرد و بعدها نیز این جزوه کوچک در کتاب "ایدئولوژی شیطان" نیز منتشر گشت. تعبیر ما در کدام جهان زندگی می کنیم در واقع نوعی تفتن دادن به خودها یا من های مختلف ما بود و نوعی خودسازی از طریق خودشناسی و به تبع آن، زدودن بیگانه ها و کژی ها و رذائل. ادامه این بحث را سروش در زمینه و سیاقی دینی، در کتاب "اوصاف پارسایان" پی می گیرد اما می توان فهمید که آن مبحث در این کتاب نیز، از سویه های سلوکی خودشناسانه و خودکاوانه ی خودسازانه نیز بی بهره نبوده است. بعدها شما در آثار مصطفی ملکیان نیز این مساله را می بینید. می بینیم که در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد نیز این صنف مباحث خودکاوانه ی خودشناسانه نیز در آثار ایشان پر رنگ است. نوشته "خود را بشناس" یکی از عناوین مقاله ایشان است که در یکی از کتابهای ایشان نیز منتشر شده است و تاثیر سنت معنوی دینی ما که البته اختصاص به دین اسلام هم ندارد، در آثار ایشان نمود بارزی دارد و در جای جای آثارشان مشهود است. به خوبی می توان فهمید که ما هرچه جلوتر آمدیم، این مساله جایگاهش را بیشتر در میان آرانواندیشان ما گشود و زمینه های ایجاد شده آن از قبل، به صورت دیگری ادامه یافت و رفته رفته آن گفتمان انقلابی پیشین به مُحاق رفت. جناب مجتهد شبستری هم می توان گفت که از منظر دیگری به مساله خودسازی نظر داشته است. آنجا که

بحث از احوالات اگزیستنسیل (وجودی) و معنابخشیدن به زندگی، در دهه های اخیر نزد ایشان در محوریت قرار داشته است. در گفتگویی با ایشان در اواخر سال ۹۲ شمسی که تحت عنوان "در جست و جوی معنای معناها" منتشر شده است، بحث از معنابخشی و معناکاوی زندگی از مهم ترین دل مشغولی های ایشان بوده است که دقیقا می توانید آن مباحث را به مساله خودسازی و خودشناسی نیز تعبیر کنید و از آن این مفهوم را استخراج کنید. چنانکه می بینید، این الگوها کاملا با آنچه که پیش از انقلاب نام خودسازی انقلابی به خود گرفته بود، تفاوت بین و بارزی داشته است. من اخیرا دوره ۱۶ جلسه ای بازخوانی آثار مجتهد شبستری را به پایان رساندم که فایل های صوتی این جلسات بر روی سایت من قرار دارد. در برخی از این جلسات، کوشیده ام به گواه آثار ایشان آن جا که اشاراتی به مساله احوالات وجودی آدمی و قصه خود و هم چنین داستان معنابخشی به زندگی مطرح کرده اند، توضیحاتی را مطرح کنم. با ارزیابی زمینه های مباحث افرادی چون شبستری، سروش، ملکیان به نیکی در می یابیم که گفتن از خود و خودشناسی، با آنچه که فی المثل مد نظر شریعتی، طالقانی و گروه های سیاسی چپ بود فاصله زیادی داشت.

جناب دکتر، با توجه به توضیحات شما مشخصا سوالی داشتم، اینکه به نظر می رسد سنت فلسفی آلمان و فلاسفه ای با مشرب چپ، بیش از سایر صنوف فلسفه ورزی دل مشغول احوالات خودشناسی و قصه خود بوده اند. مشخصا شما می بینید که گفتمان اصالت نزد هایدگر و دیگر فیلسوفان قاره ای، از قضا درگیر این مساله بوده است و این مفهوم در جهان بینی آنان پر رنگ تر از مسائل دیگر بوده و نسبت بیشتری با مساله خودسازی برقرار کرده اند، این طور نیست؟

درست است اما بسته به اینکه شما این مساله را با چه مساله دیگری قیاس بگیرید متفاوت است. اگر مرادتان در مقایسه با فلسفه تحلیلی است خب همینطور است چرا که توسعا مباحث خودشناسی و اگزیستنسیل، در سنت فلسفه تحلیلی زیاد به بحث گذاشته نشده است اما اگر با سنت عرفانی و میراث معنوی خودمان قیاس کنید، خواهید دید که ما ریشه این مساله را در آنجا می بینیم و مباحث خودشناسانه و خودکاوانه، آنجا نیز تفصیلا به بحث گذاشته شده است. از اینجاست که می بینیم کسانی هم که لزوما با سنت فلسفی آلمان آشنایی نداشته اند اما از سنن عرفانی و معنوی ما بهره جسته اند هم دقیقا دل مشغول همین مسائل بوده اند.

بسیار خوب، به صورت مساله نخستین بازگردیم و سوال دیگری طرح کنیم. با توجه به زیست روشنفکران در جهان جدید، میان خودسازی مدنظر روشنفکران با آنچه در سنت اسلامی - عرفانی ما به عنوان تهذیب نفس شناخته می شود، چه نسبتی برقرار است؟

در خصوص پاسخ به این سوال، بنده قاعدا تا باید از دریچه نظر گاه و عقیده خود بدان نگاه کنم چرا که پاسخ ها به این سوال می تواند متفاوت باشد. من اینجا از تعبیر قدما استفاده می کنم و بین این دو، نسبت و رابطه "عموم و خصوص من وجه" را برقرار می دانم. به این معنا که برخی از مولفه های خودسازی مدنظر نواندیشان در جهان جدید با مولفه ها و معیارهای خودسازی در سنت عرفانی ما مشترک اند در عین اینکه با یکدیگر وجه افتراق نیز دارند. به عنوان مثال همین قصه خود که بحث ما راجع به آن در جریان است؛ در این خصوص ما وقتی به میراث عرفانی خود رجوع می کنیم، انصافا از این حیث امروز هم سخنان بسیاری از آن مباحث برای شنیدن وجود دارد که می توان از آن منابع استخراج کرد و در این دوران نیز به کار گرفت. نکاتی که فی المثل مولانا در باب خودشناسی و خودکاوی آورده است، امروزه نیز قابل استفاده و درخور توجه است. خود من طی سلسله مباحثی که ظرف سه سال اخیر تحت عنوان "پیام عارفان برای زمانه ما" در تورنتو داشته ام، اشارات زیادی کرده ام که حقیقتا عارفان برای دوران ما نیز سخنان شنیدنی و قابل اعتنا داشته و دارند. مرادم این است

که عرض کنم می توان در دل همین جهان راز زدایی شده امروزی "به تعبیر ماکس وبر" نیز، سراغ از این نکات خودشناسانه گرفت و از آنها استفاده کرد. من در سلسله مقالات "طرح واره ای از عرفان مدرن"، از قضا در مقام توضیح همین مساله هستم که می توان روایتی از عرفان یا سلوک عرفانی را سراغ گرفت که فصل مشترکی با سنت عرفانی گذشته داشته و فصل مفترقی هم دارد. مثلاً می توان آن متافیزیک ستمبر که در سنت گذشته به کار رفته است را لزوماً در نظر نگرفت، اما از نکاتی که در باب خودشناسی و احوالات آدمی مثل خشم، طمع و کنترل زبان مطرح شده است بهره جست و آموزه های مرتبط با آنها را امروزه در بحث خودشناسی به کار گرفت. از سوی دیگر، مساله معطوف شدن به دیگری از نکاتی است که به نحو نظام مند در سنت گذشتگان ما مورد تاکید قرار نگرفته است و این از وجوه افتراق است. من سعی کرده ام با تاکید بر آنچه در برخی از نوشته های مسیحیان یا پاره ای از متفکران اگزیستانسیالیست معاصر مثل گابریل مارسل یا دیگران آمده است، به نحوی نظام مند به این مساله پردازم. به هر حال مرادم این است که به زعم من، می شود از ما به الاشتراک و مابه الافتراقی میان مقوله خودسازی در نظرگاه نواندیشان و آنچه در سنت عرفانی ما تحت عنوان تهذیب نفس آمده است سراغ گرفت. من در پاره ای از نوشته هایم که از مفهوم "سالک مدرن" استفاده کرده ام و مصادیقی چون علی شریعتی، سهراب سپهری، داریوش شایگان و اقبال لاهوری را برای آن مفهوم بر شمرده ام، دقیقاً مراد به همین مساله دارم. یعنی کسانی که اُنسی با سنت گذشته ما داشته اند و در عین حال، دغدغه های معنوی پررنگی نیز داشته اند. بنابراین و با این توضیح، می توان از فصل مشترکی سراغ گرفت و سپس به بازخوانی و بازسازی انتقادی آن موارث عرفانی و معنوی همت گمارد. احیاناً کسانی هم در دل جهان مدرن زیست می کنند در همین مساله مهم با گذشتگان تفاوت منظر داشتند چرا که گذشتگان با علم و فلسفه جدید آشنایی نداشتند. اینها آن نکات افتراقی مساله است در عین اینکه مشترکات زیادی هم میانشان برقرار است. نفس پرداختن به خود و اهمیت دادن به مقوله معنابخشیدن به زندگی، تفقد احوال باطن، خود را جدی انگاشتن و در مقابل خود عریان شدن و بند از بند و تار از پود خویش گشودن بدون در نظر گرفتن آن متافیزیک ستمبر عرفانی، از نکات اشتراک پرداختن به این مفهوم نزد نواندیشان و سنت عرفانی اسلامی ما بوده که امروزه نیز جاری و ساری است. من روایت خودم را از این مساله مورد پرسش شما، در هفت مقاله تحت عنوان "طرح واره ای از عرفان مدرن" نگاشته ام که سه شماره از آن در کتاب در سپهر سپهری به طبع رسیده است و چهار شماره بعد نیز در کتاب فلسفه لاجوردی سپهری در انتظار اخذ مجوز است. این توضیحات، داوری شخصی بنده در این باره بود.

. بهتر است در خصوص ضرورت یا عدم ضرورت این مساله نیز صحبت کنیم. آیا خودسازی روشنفکران بنا بر جایگاه آنها به عنوان روشنفکر، اهمیت و ضرورتی دارد؟

اگر مرادتان در خصوص سلوک شخصی آنان است خب طبیعی است که روشنفکران نیز مثل بقیه آدمیان می توانند دل مشغول این مساله باشند. بله اگر به این مسائل پرداخته باشند خب البته که بهتر است اما لزوماً ضرورتی ندارد. یعنی چنانچه روشنفکری در میان مباحث و پروژه خود جایی را به این موضوع اختصاص نداده باشد، نمی توان پروژه و تلاش او را داخل در فعالیت روشنفکرانه ندانست اگرچه اگر باشد به مراتب بهتر است. بدیهی است که انسان حلیم تر، خود شناس تر و خودشناسانه تر، در عمل هم بهتر می تواند نقش موثرتری در تحکیم مناسبات میان انسانی و هر حوزه دیگری که به آن وارد می شود ایفا نماید اما اگر چنان نبود هم، عیاری از پروژه کاری وی کاسته نخواهد شد. این مساله درست شبیه به این است که شما سوال کنید آیا یک دولتمرد، الزاماً باید واجد چنین صفاتی باشد و توجهی به این مساله کرده باشد؟ خب البته که اگر این مساله را در خود پرورده باشد و جزو دغدغه هایش بوده باشد بهتر است اما اگر نباشد هم

خللی در وظایف و امور مربوطه به او وارد نخواهد آمد چرا که او قرار است عموم کارهایش را در مواجهه با انسان های متوسط انجام دهد و لزوماً به دنبال این مساله نیست که اخلاق را به نحو عمومی در مردم سراغ بگیرد. عموم آدمیان، آدمیان متوسط هستند. به تعبیر حافظ:

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده / خرقة تر دامن و سجاده شراب آلوده.

عموم آدمیان خرقة تر دامن و سجاده شراب آلوده دارند و متوسط الحال هستند. به بیان دیگر، انسان فضیلت مند که آکنده از فضائل اخلاقی باشد در اینجا محوریت ندارد و ما می توانیم از روشنفکران در این عرصه ها نیز الزاماً تصور نخبگان اخلاقی نداشته باشیم. اینان نیز مانند سایر آدمیان، انسان های متوسط الحالی هستند که هر یک در حوزه های مختلف علوم انسانی کسب تخصص کرده اند و ناظر به تحولاتی از جامعه سخن می گویند. سخن بر سر این نیست که نباید به فضیلتی اخلاقی آراسته باشند و نباید نسبت به سایر آدمیان تفاوت نداشته باشند بلکه سخن بر سر لزوم یا عدم لزوم آن است. اگر به این مساله خودسازی هم که بر آن انگشت تاکید رفت اشاره کرده باشند و آن را پرورده باشند، بدیهی است که بهتر بوده و نتیجه بهتری دارند اما اگر نبود هم، خلل در این مساله مخل کار رو بار روشنفکرانه نیست. امروزه در اخلاق و سیاست مدرن، اوصاف شخصی و ردائل احتمالی اخلاقی را در داوری سیاسی و اخلاقی دخالت نمی دهند و عموماً به بحث بیشینه شدن فایده و کم شدن درد ورنج آدمیان برای اکثریت مردم تاکید دارند. شاهد این مساله نیز رشد جانب اخلاق فایده گرا و ترجیح منافع ملی و همه شمول نسبت به دیگر مسائل است. شما همین قاعده را می توانید در خصوص روشنفکران منشا اثر بدانید؛ اینکه اگر به قصه خودسازی پرداخته باشند بهتر است، در غیر این صورت، مانع و رادعی در راه نظریه پردازی و مشارکت آنها در بحث های سیاسی و اجتماعی ایجاد نخواهد شد.

. به عنوان پرسش پایانی عرض بفرمایید که آیا خودسازی و تهذیب نفس روشنفکران در صورت اعتبار دادن به آن از سوی آنان می تواند جنبه اجتماعی یافته و اثر جمعی داشته باشد یا امری است که صرفاً در حیطه شخصی افراد تعریف می شود؟ در همین رابطه، خودسازی روشنفکران چه تاثیری بر زیست اخلاقی و عمل اخلاقی جامعه می تواند داشته باشد؟

عرض می شود که علی الاصول می تواند موثر باشد. من تا به حال از شرط لازم و کافی این مساله سخن گفتم. بله البته که می تواند اثر جمعی نیز بر آن مترتب باشد علی الخصوص اینکه اگر کسی اصولاً یک الگوی اخلاقی یا یک مثل اخلاقی باشد مثل کانت اما اگر کسی واقعا دل مشغول جمعی کردن و پیاده سازی همه شمول فضائل اخلاقی باشد می تواند سراغ اخلاقیون برود و لزوماً نباید آن را در روشنفکری سراغ بگیرد و از آن حتماً نشر این مساله را طلب کند. انتظار اینکه روشنفکر چنین اقدامی را انجام دهد باید با کار و باری که او دارد تنظیم شود و اگر معیار ما همان انسان متوسطی باشد که عرض کردم خب ضعف پرداختن به مسائل اخلاقی نه الزاماً در طبقه روشنفکر که در سایر صنوف نیز دیده می شود حال آنکه ممکن است لزوماً، آنان هم عهده دار پرداختن به این مساله نبوده و نباشند. می خواهم عرض کنم که روشنفکری نیز مانند سایر صنوف، باید انتظارات از آن مطابق با کار و باری باشد که او بر عهده گرفته است نه چیزی بیش از این. البته که اگر آن اوصاف در رفتار و اقدامات و اثرگذارهای آنان دیده شد که چه بهتر است و از همین طریق، برخی از آنان می توانند به مثابه الگوهای اخلاقی معرفی شناخته شوند. در اینجا نکته دیگری هم هست که مایلیم در انتهای گفتگو بدان اشاره کنم؛ ببینید، موضوع این است وقتی که روشنفکر گفتگو می کند یا به طرح نظریه ای در سطح اجتماع می پردازد، نفس پرداختن به این بحث و درانداختن آن گفتگو و نظریه، خود می تواند واجد آثار و محصولات اخلاقی نیز باشد، می تواند نسبت به طرح آموزه هایی همت گمارد که خود آن آموزه ها و مسائل، واجد آثار و نتایج اخلاقی بر روی فرد و بالاخص جامعه باشد. به عنوان مثال از آینده نگری و عدم مال اندوزی بحث کند یا اینکه از عدم توسل به خشونت و پرخاشگری سخن به میان آورد یا که انسان را متوجه جایگاه خود کند، زندگی مصرفی و ماشینیزم

را به نقد کشیده و در بیان آثار منفی سرمایه داری نظام گسیخته و دچار نشدن به آلیناسیون کوشا باشد. تمامی این مسائل و موضوعات طبیعتاً آثار و نتایج اخلاقی فراوانی بر آن مترتب خواهد بود و مخاطب می تواند میوه های مناسبی را از طرح این مباحث برداشت کند. اینها همه از جمله مسائلی است که امروزه هم محل تامل بوده و به طریقی بیان آنها توسط روشنفکر، آثا و نتایج مثبتی بر مقوله خودسازی دارد. خصوصاً اینکه هرچه دایره نفوذ و شمول و تاثیر روشنفکر بر مخاطبان خود زیادتر باشد، این اثر نیز به همان میزان بیشتر است. تشکر از شما جناب دباغ و ممنون از فرصتی که برای این گفتگو به ما دادید.